



## درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۹ مهر ۱۳۹۹

موضوع جزئی: مسئله ۱۸- حکم نظر به تصویر زن- مقام سوم: نظر به تصویر زن- ادله عدم جواز- دلیل سوم:

آیه «وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ...» و اقوال درباره آیه

مصادف با: ۱۲ صفر ۱۴۴۲

جلسه: ۱۴

سال سوم

### «الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين واللعن على اعدائهم اجمعين»

#### اقوال پیرامون آیه

بحث ما درباره آیه ۳۱ سوره نور «وَلَا يَضْرِبْنَ بَأَرْجُلِهِنَّ لِيَعْلَمَ مَا يَخْفَيْنَ مِنْ زِينَتِهِنَّ» به درازا کشید. تقریب استدلال به این آیه بر حرمت نظر به تصویر بیان شد. نهایت کوشش و تلاش هم برای تحکیم این استدلال ذکر گردید. اینجا به مناسبت بد نیست به بعضی از آراء و انظارى که پیرامون این آیه گفته شده اشاره‌ای داشته باشیم. هم اهل لغت و هم مفسرین و هم فقها درباره این آیه مطالبی را گفته‌اند.

۱. صاحب لسان العرب بعد از ذکر این آیه می‌نویسد: «قال الزجاج: كانت المرأة ربما اجتازت و فى رجليها الخلل، و ربما كان فيه الجلاجل، فإذا ضربت برجلها علم أنها ذات خلخال و زينة، فنهى عنه لما فيه من تحريك الشهوة، كما أمرن أن لا يُبدین ذلك لأن إسماع صوته بمنزلة إبدائه.»<sup>۱</sup> من به عنوان یک لغوی قول ایشان را عرض می‌کنم؛ نمی‌خواهم بگویم این فقیه است و دارد نظر می‌دهد. به عنوان یک لغوی نقل می‌کند که نهی شده از ضرب ارجل لما فيه تحريك الشهوة؛ همانطور که زنان امر شده‌اند به اینکه زینت‌ها را آشکار نکنند، یعنی آشکار کردن زینت منهی عنه است، آشکار کردن صدای این زینت‌ها هم منهی عنه است؛ لان اسماع صوته بمنزلة ابدائه. می‌گوید اسماع صوت خلخال به منزله ابداء این زینت است. ابداء زینت ممنوع است؛ اسماع صوت خلخال هم ممنوع است. این نهی از ضرب الارجل به خاطر ملازمته لاسماع صوت الخلل است و این منهی عنه واقع شده لما فيه من تحريك الشهوة؛ تحريك شهوت می‌کند.

سؤال این است که اینکه می‌گوید تحريك شهوت می‌کند، آیا یعنی موجب حصول لذت در او می‌شود؟ آیا تحريك الشهوة همان لذت است؟ آیا منظور این است که لذت فعلی ملاک است یا هر چیزی که شأنیت ایجاد این لذت و تحريك شهوت را داشته باشد باید اجتناب شود از آن؟

۲. فخر رازی در تفسیر کبیر به یک مطلبی اشاره کرده ذیل این آیه؛ بعد از اینکه این آیه را نقل می‌کند می‌گوید: «اما قوله تعالى ولا يضربن بارجلهن ليعلم ما يخفين من زينتهن فقال ابن عباس و قتادة كانت المرأة تمر بالناس و تضرب برجلها ليعلم قعقة خلخالها و معلوم أن الرجل الذى يغلب عليه شهوة النساء اذا سمع صوت الخلل يصر ذلك داعيه له زائدة فى مشاهدتهن»<sup>۲</sup> می‌گوید مردی که يغلب عليه شهوة النساء، این برای او انگیزه ایجاد می‌کند.

۱. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۶۷.

۲. تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۳۶۷.

سؤال:

استاد: همه مردان هم نباشند، بالاخره آن کسانی که مثل «یطمع الذی فی قلبه مرض»، بسیار خب، فرق نمی‌کند. ما ترازو نگذاشته‌ایم و یک میزانی نداریم که آدم‌ها را تفکیک کنیم. بالاخره در مردان اینها هستند. حالا همه هم نباشند، یک عده اینطور هستند.

می‌گوید آن کسی که این چنین است، اذا سمع صوت الخلخال یصیر ذلک داعیه له، یک انگیزه‌ای برای او پیدا می‌شود زائده فی مشاهدتهن. یک داعیه و انگیزه بیشتری پیدا می‌کند برای مشاهده که «و قد علل تعالی ذلک بان قال لیعلم ما یخفین من زینتهن» تعلیل آورده خداوند تبارک و تعالی این نهی را یا این ضرب را، منهی عنه را، چون اینجا دو احتمال است؛ «لیعلم ما یخفین من زینتهن فنبه به علی ان الذی لاجله نهی عنه أن یعلم زینتهن من الحلی و غیره و فی آلیه».

سؤال:

استاد: یعنی به طور طبیعی انگیزه برای مشاهده دارند؛ این باعث می‌شود که این انگیزه‌شان بیشتر شود. ... قوی‌تر از آن انگیزه درونی برای مشاهده.

۳. قرطبی در الجامع الاحکام القرآن بعد از اینکه آیه را نقل می‌کند و می‌گوید که «اسماع صوت الزینة کابداء الزینة»، یعنی این را هم ردیف او قرار داده است؛ اصلاً ذکرش در این آیه برای این است که کأن اسماع صدای زینت را در حکم ابداء زینت بلکه اشد از آن می‌داند و می‌گوید غرض تستر است، یک روایتی را نقل می‌کند و می‌گوید: «سماع هذه الزینة اشد تحریکا للشهوة من ابدائها قاله الزجاج»، این را از قول زجاج نقل می‌کند. بعد می‌گوید: «الثانی و العشرون و من فعل ذلک منهن فرحا بحلیهن فهوه مکروه و من فعل ذلک منهن تبرجا و تعرضا للرجال، فهو حرام مذموم»<sup>۱</sup>، اگر کسی این کار را بکند برای شادمانی که خوشش می‌آید از این صدای خلخال که به پایش بسته، اصلاً خودش لذت می‌برد و شادمان می‌شود؛ این مکروه است. اما کسی که برای تبرج و خودنمایی و تعرضاً للرجال، برای اینکه خودش را به مردان عرضه کند فهو حرام مذموم. مسأله این است که کأن می‌خواهد بگوید این اسماع صوت الزینة در واقع حکم ابداء الزینة را دارد. همانطور که ابداء الزینة موجب تحریک شهوت است، این هم موجب تحریک است بلکه سماع هذه الزینة اشد تحریکا از ابداء خود زینت.

من فعلاً نمی‌خواهم بگویم درست است یا غلط است، ولی عمدتاً این است که این را برداشت‌ها را ببینید؛ این را در حد ابداء زینت یا اشد از آن می‌دانند، سماع را. این از برخی لغویین و مفسرین نقل شد. در بین مفسرین شیعه هم در تبیان و هم در مجمع البیان و هم در کتاب‌های تفسیری گفته شده که این کاری بوده که در زمان جاهلیت زنان انجام می‌دادند و آیه نهی کرده به خاطر آن جهتی که در آن وجود دارد.

۴. محقق اردبیلی در زبدة البیان در مورد ضرب الارجل دو احتمال می‌دهد؛ البته دیگران هم گفته‌اند، بعضی از فقها مثل شهید و اینها این را احتمال داده‌اند که «لا یضربن بارجلهن» را به معنای کوفتن پا بر زمین است یعنی می‌گوید پاهایشان بر زمین نکوبند که این چنین بشود. ایشان یک احتمالی هم داده که ممکن است منظور از کوفتن پا، زدن پاها به یکدیگر باشد. اینکه

۱. الجامع الاحکام القرآن، ج ۱۲، ص ۲۳۸.

پاها را به هم می‌زدند که صدای این زینت‌ها در بیاید. این خیلی فرق نمی‌کند که پا را به زمین بکوبند یا به یکدیگر بزنند، غرض روشن است.

مرحوم محقق اردبیلی می‌فرماید: «و قيل معناه و لا تضرب المرأة برجلها إذا مشت ليتبين خلخالها أو يسمع صوته، عن ابن عباس، فيكون ذلك لقصده أن يتوجه إليهنّ و يرينهم موضع زينتهنّ الباطنة حراما حيث يؤل إلى الحرام». می‌گوید این در واقع حرام شده چون این کار را اینها برای این انجام می‌دادند که توجه به آنها بشود و موضع زینت‌های باطنی آنها که نگاه به آنها حرام است، دیده شود. «و يحتمل التحريم مطلقا عمدا و إن لم يؤل إلى ذلك كما هو ظاهر الآية»،<sup>۱</sup> ببینید یک احتمال هم می‌دهد که می‌گوید احتمال دارد مطلقا حرام است ولو منجر به این حرام هم نشود. ظاهر آیه این است. مقدس اردبیلی می‌گوید ظاهر آیه این است که اصلاً ضرب الارجل حرام است ولو منجر به حرام هم نشود. این بر چه اساس این حرف را می‌زند؟ می‌خواهد این را بگوید شرب خمر حرام است ولو یک کسی بگوید که من کم می‌خورم تا این آثار را نداشته باشد. اینجا مطلقا حرام است. معلل و منوط به چیز خاصی نشده است. نمی‌گوید اذّا مثلاً حصل الاسكار. اینجا می‌خواهد این را بگوید این چون شأنیت این را دارد کأن که منجر به حرام شود، لعل مطلقا حرام.

سؤال:

استاد: يحتمل التحريم مطلقا عمداً؛ یک وقت کسی نمی‌داند این کار را می‌کند .... ولو منجر به این نشود ... ببینید این نمی‌خواهیم بگوییم که این علت حکم است که اگر نباشد پس این حکم ثابت نیست. این دارد می‌خواهد بگوید کأن حکمتش این است، می‌خواهد بگوید این جهت مهم است، یعنی چه، یعنی به حسب متعارف یا این شأنیت را دارد که به آنجا بکشد؛ به همین دلیل هم حرام شده ولو اینکه به آنجا هم نکشد.

سؤال:

استاد: ظاهر آیه می‌گوید مطلقا حرام شده به خاطر این؛ اگر کسی این قصد را داشته باشد، حرام است.

۵. مرحوم شهید ثانی در مسالک یک تعبیری دارد که من عبارتش را برای شما می‌خوانم: «و لا يضرّين بأرجلهنّ ليُعلم ما يُخفّين من زينتهنّ ليتتقع خلخالها فيعلم أنّها ذات خلخال فان ذلك يورث ميلا في الرجال و تحريكا في شهواتهم»، از کشف نقل می‌کند و بعد این را می‌فرماید: «و بالجملة يستفاد منه ان كلّ ما يجرى إلى الفتنة يجب الاحتراز عنه فان الرجل الذي يغلب عليه الشهوة إذا سمع صوت الخلخال يصير ذلك داعيا له الى مشاهدتهن و منه يعلم وجوب إخفاء صوتهنّ إذا لم يؤمن الفتنة اما على تقدير الأمن من الفتنة ففي وجوب إخفاء الصوّت خلاف»، در آن اختلاف وجود دارد ولی آخرش ایشان می‌گوید «و مقتضى النهي عن الضرب بأرجلهنّ من غير تقييد بقصد الريبة أو لا تحريمه كذلك أيضا»،<sup>۲</sup> نمی‌خواهد بگوید هر جایی که لذت به دنبالش بود یا تحریک بود حرام است؛ ظاهرش این است که حرمت مطلق است. البته مثل همان «فيطمع الذي في قلبه مرض»، مگر آنجایی که می‌گویند «فلا تخضعن بالقول» می‌گوید صدایتان را تغییر ندهید؛ به بانوان پیامبر (ص) می‌گوید موقع صحبت کردن با مردم با عشوه و ناز حرف نزنید. نازک نکنید یعنی با عشوه حرف نزنید. اگر این کار را بکنید، چه می‌شود؟ «ليطمع الذي في قلبه مرض». این باعث می‌شود آنهایی که در قلبشان مرض است به طمع بیفتند. اگر کسی بگوید

۱. زبدة البيان في احكام القرآن، ص ۵۴۷.

۲. مسالک، ج ۳، ص ۲۸۸.

من با عشوه حرف می‌زنم و می‌دانم این طرف در قلبش مرض نیست، این طمع پیدا نمی‌کند؛ می‌تواند بگوید این جایز است؟ مسلم اینطور نیست. این حرمت ظاهرش این است که مطلق است. یعنی این عشوه‌گری در سخن، به این به هر حال زمینه این سوء استفاده را فراهم می‌کند، ولو اینکه این زمینه سوء استفاده در بعضی‌ها نباشد. کسی نمی‌تواند بگوید چون من این را می‌دانم و یقین دارم که این سوء استفاده نمی‌کند و در قلبش مرض نیست و طمع نمی‌ورزد، من حالا با عشوه با او حرف بزنم؛ چنین چیزی نیست. دقیقاً وزان این آیه وزان آیه. «لا تخضعن بالقول لیطمع الذی فی قلبه مرض»، است اینجا هم دارد می‌گوید «لا یضربن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن».

در بعضی از کتاب‌های دیگر هم این نکته آمده که بالاخره ضرب الارجل در واقع بما انه مهیج للرجال و موجب للوسوسة فی قلوب الرجال ممنوع شده است؛ مثلاً یکی از بزرگان این را می‌گوید «استیناس کون المنع فی الآیة بلحاظ کونه مهیجا غیر بعید کما لا یبعد اسراؤه الی التشبیب بهن بهذا الماک». اگر مهیج بودن ملاک باشد، شأنیت تهییج و تحریک ملاک باشد، دیگر جایی که بالفعل تهییج و تحریک نباشد، نمی‌توانیم بگوییم این حرام نیست؛ مسأله ظرفیت مهیج بودن و باعث و سوسه شدن در قلب و ذهن رجال این باعث حرمت شده اگر ما گفتیم منع از این زاویه است، اتفاقاً مرحوم آقای مطهری می‌گویند به طور کلی هر چیزی باعث جلب توجه به زن شود ممنوع است. در کتاب فقه و حقوق، بحث زنان که مطرح می‌شود از همین آیه استفاده می‌کند و می‌گوید هر چیزی که موجب جلب توجه مردان شود، استعمال عطر و آرایش و اینها، این ممنوع است. بعد می‌گوید در معاشرت‌ها زن نباید کاری کند که موجب تحریک و تهییج و جلب توجه مردان شود. دیگران هم گفته‌اند. این در این حدش کاملاً روشن است که این ضرب الارجل از آنجا که موجب تهییج و تحریک است، و سوسه در قلوب ایجاد می‌کند، جلب توجه می‌کند، اینها ممنوع شده است.

حالا اگر ضرب الارجل این چنین است، فرض کنیم مسأله تصویر هم یک چنین شأنیتی داشته باشد و مهیج باشد؛ باعث للوسوسة فی القلوب، اصلاً این لازم نیست که کسی لذت ببرد.

سؤال:

استاد: فو قش این است که این موجب توجه به زن می‌شود؛ اینکه زن الان نیست، این تصویرش است. این موجب توجه به خود زن است و به همین دلیل حرام شده، ضرب الارجلش، همین جا باعث می‌شود که به خود زن توجه پیدا کند. حالا عکس ممکن است کسی اصلاً مرده باشد یا آن طرف دنیا باشد. این آیه ظاهرش این است که به هر حال با این ملاک‌ها، اینکه به لحاظ مهیج بودنش محل منع است؛ منتهی شما می‌توانید بگویید عکس مهیج نیست و باعث و سوسه فی القلوب نیست.

### شرح رساله حقوق

عرض کردیم اولین حقی که امام سجاد(ع) در این رساله در رابطه با انسان نسبت به خودش بیان می‌کند، حق انسان بر خودش است. حق خداوند بر انسان بیان شد؛ اما حق انسان بر خودش. ما گفتیم اولاً اینکه انسان یک حقی دارد، این خود انسانی انسان یک حقی دارد ولی ماهیت نفس چیست؟ این را یک توضیح مختصری دادیم و گفتیم برای اینکه نفس را بشناسیم، باید

غایت خلقت انسان را بشناسیم و شناخت غایت خلقت انسان متوقف بر شناخت ماهیت انسان است و باز شناخت ماهیت انسان متوقف بر پی بردن به کمالات انسانی است. هر موجودی کمالش رسیدن به غایتش است. کمال انسانی چیست؟ این یک سؤال است که باید پاسخ دهیم. دوم اینکه چگونه می‌توان به این کمال انسانی رسید؟ این بحث‌هایی است که اینجا باید مطرح شود؛ گرچه دامنه بحث را می‌شود خیلی گسترده‌تر کرد.

### چیستی کمال انسانی

این یک مسأله بحث برانگیز قدیمی در بین دانشمندان بوده و تا امروز درباره‌اش جدال و گفتگو صورت گرفته است. کمال انسانی چیست؟ سعادت انسان چیست؟ آیا سعادت و کمال انسان فقط در این دنیا است؟ یا سعادت انسان هم دنیوی است و هم اخروی است؟ اینجا مکاتب الهی، مکاتب مادی، هر کدام انظار و اقوالی دارند، فلاسفه یونان باستان، از افلاطون و ارسطو و سقراط بگیرند تا امروز، همه سعی کرده‌اند سعادت انسانی و کمال انسانی را تبیین کنند. یکی معتقد است سعادت انسان این است که در این دنیا رنج کمتر ببیند و لذت بیشتر ببرد. انسان سعادت‌مند کسی است که تا می‌تواند لذت ببرد از این دنیا و کمتر رنج ببیند؛ آن هم لذت و رنج‌های موافق با جسم و طبیعت او. یکی می‌گوید کمال و سعادت انسان فعلیت یافتن استعدادهای اوست؛ یکی می‌گوید کمال انسان در علم است، یکی می‌گوید سعادت انسان در ثروت و رفاه است.

به‌رحال مبانی و مکاتب مختلفی وجود دارد. مهم این است که در بسیاری از این دیدگاه‌ها توجه به نیازهای جسم انسان شده است. به تعبیر دیگر خود حیوانی انسان ملاک قرار گرفته و طبیعتاً سعادت انسانی وقتی بر مبنای نگاه به خود حیوانی باشد، کاملاً با آن وقتی که مبتنی بر خود انسانی باشد، نتیجه متفاوتی به بار خواهد آورد. من نمی‌خواهم وارد این آراء و انظار و اختلافات در این مکاتب شوم، اما اجمالاً مسلم است از دید قرآن انسان خلقتش یک غایتی دارد، سعادت انسان در گروهی یک چیز است؛ کمال انسان در گروهی یک چیز است و آن هم قرب به حق تعالی. این همه چیز در آن هست. وقتی خداوند تبارک و تعالی انسان را می‌خواست خلق کند، خطاب به ملائکه فرمود «انی جاعل فی الارض خلیفة» جانشین می‌خواهم در زمین قرار دهم. طبیعتاً بین خلیفه و مستخلف عنه سنخیت و قرابت باید باشد و الا خلافت معنا ندارد. خلیفه از حیث صفات، توانایی‌ها و ویژگی‌ها در واقع شبه از سایرین به مستخلف عنه است، نزدیک‌تر است.

خداوند تبارک و تعالی یک چنین موجودی را (نه اینکه بالفعل همه این چنین هستند)، نوع انسانی را با این ظرفیت خلق کرده که خلیفه بشود. ما این را در ذیل این آیه قبلاً به تفصیل بحث کردیم؛ احتمالاتی که در این آیه وجود دارد گفته شده است. نوع آدمی این ظرفیت را دارد که به این مقام و به این موقعیت برسد. این غایت خلقت انسان است؛ خداوند تبارک و تعالی انسان را عبث خلق نکرده است؛ «أ فحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لاترجعون» اینجا اتفاقاً برخی گفته‌اند که این یک استدلال لمی در آن هست، استدلال می‌کند به این آیه که این عالم خدایی دارد و این خدا کار عبث نمی‌کند. به چه دلیل کار عبث نمی‌کند؟ برای اینکه همه به سوی او برمی‌گردند؛ این استدلال لمی است. یعنی قیامت و بازگشت به خداست که در واقع توجیه‌کننده خلقت این عالم است. بالاخره همه برمی‌گردند به آن سمت؛ همه به آن نقطه مراجعت می‌کنند و اینکه حالا می‌فرماید به آن سو باز می‌گردند، این در واقع دارد کأن حکمت خلقت این عالم و انسان را ذکر می‌کند. بازگشت به خدا، رجوع به خداوند. این در واقع اساس خلقت انسان و بلکه همه موجودات است.

در آیه دیگری خداوند می‌فرماید «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون». حالا پرستش و بندگی فقط مناسب نیست؛ عبودیت و بندگی خدا در تمام ابعاد، عبودیت خداوند یعنی اینکه نه فقط در مقام فکر و نظر خداوند را مبدأ خلق این عالم بدانند، بلکه در هدف و غایت هم به اینجا برسد که همه چیز خداست. بفهمد که تنها هدف انسان او می‌تواند باشد. توحید به معنای عامش، توحید نه فقط از حیث باور و اعتقاد به این امر، بلکه مبدأ و معاد این عالم را خداوند بداند.

اگر غایت خلقت انسان کمال و سعادت اوست، کمال و سعادت او هم به این است که به مقام خلافت الهی برسد و مقرب شود و نزدیک شود و سنخیت با مستخلف پیدا کند، پس همه چیز در این عالم در مورد انسان محصور می‌شود به همین؛ قرب به حق تعالی. لکن این با اختیار است و با اجبار نیست. از آنجا که انسان دو بُعد جسمانی و روحانی دارد، یا دو بُعد انسانی و حیوانی دارد، او مختار است که در این مسیر با غلبه بر بُعد حیوانی به این مقام برسد.

امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «ان الله عزوجل ركب في الملائكة عقلاً بلا شهوة و ركب في البهائم شهوة بلا عقل و ركب في بني آدم كليهما و من غلب عقله شهوته فهو خير من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو شر من البهائم»<sup>۱</sup>. خداوند تبارک و تعالی ملائکه را عقل محض آفریده و هیچ شهوتی در آنها نیست؛ یعنی آن جنبه حیوانی مادی و میل به مشتتهیات عالم طبیعت در آنها نیست؛ حیوانات را هم شهوت محض قرار داده، یعنی تنها هم و غم آنها اکل و شرب از این عالم و شهوتشان است. اما آدم را مرکب از این دو عنصر قرار داد. اگر کسی عقلش بر شهوتش غلبه کند، از ملائکه برتر می‌شود و اگر کسی شهوتش بر عقلش غلبه کند، از حیوان هم بدتر. اینکه می‌فرماید «انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا» در واقع برای این است که در این مسیر خودش باید انتخاب کند؛ می‌گوید ما راه را نشان دادیم؛ راه غلبه عقل بر شهوت را نشان دادیم؛ راه غلبه شهوت بر عقل را هم نشان دادیم. ما نشان دادیم که راه درست کدام است. کسی که در این راه می‌رود می‌شود شکرگزار و کسی که این راه را طی نمی‌کند می‌شود ناسپاس. نرفتن به این راه خودش ناسپاسی است.

پس اینکه کمال انسانی در چیست، در یک جمله کمال انسانی رسیدن به نهایت استعداد و ظرفیتی که خدا برای او قرار داده است. همه موجودات کمالشان همین است؛ استعدادهایشان شکوفا شود. چه استعدادی را خدا در انسان قرار داده است؟ استعداد خلافت الهی. منظور از خلافت، نه یعنی حکمرانی به معنای متعارف؛ یعنی مثل او شدن که البته مثل او شدن لازمه‌اش حکمرانی هم هست، حکمرانی حتی در عالم تکوین چه برسد به عالم تشریح. این کمال انسان است. چگونه می‌توانیم به این کمال برسیم؟ این سؤالی است که جلسه آینده باید پاسخ دهیم.

«والحمد لله رب العالمين»

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۹۹، ح ۵.